

آيا ميتوان گفت: زنده بادجهالت؟ ومرده باد علم!

تجليل از ۹۷ مين سالروز استرداد استقلال کشور، در محوطه ارگ کابل، با قرار دادن عکس بزرگ حبيب الله کلکانی در پهلوی محصل استقلال شاه امان الله، وشهيد اعظم داودخان و نادرشاه و ظاهرشاه و ديگر رهبران سابق افغانستان، نه تنها تعجب انگيز، که توهين آميز نيز بود.

داکتر اشرف غنی با هرمنطقی که این کار را کرده باشد، این عملش یکطرف به معنای سبک ساختن شاه امان الله محصل استقلال کشور و نادرشاه ناجی مردم کابل از آفت تاراج و تجاوز سقاویان بود، و از طرف دیگر به معنای حمایت از جهالت و نادانی و دزدی و آدمکشی و تجاوز برمال و حقوق دیگران نیز تعبیر میشود.

کاش غنی مناری بنام «منارجهل» نيز می ساخت و در کنار حبيب الله کلکانی برپا میکرد و اعلان مینمود که اینک منار جهل، هر که هوادارش است بفرماید در کنار آن ایستاده شود تا دیده میشد که چند نفر حاضراند در پای آن ایستاده شوند؟

این کار اشرف غنی را مردم، ولو بدستور خودش صورت گرفته باشد، نه تنها برای جلب رضای خاطر هواخواهان بچه سقو، که بخاطر خوشنودی انگلیس نیز تعبیر میکنند. زیرا این انگلیس بود که شاه امان الله را از رهبری جامعه افغانستان پس کرد و بجای او یک آدم بیسواد و دزد جاهل را که دشمن علم و معارف بود، بنام بچه سقو بر فرق مردم افغانستان که تا آنروز مغرور از پیروزی در جنگ با انگلیسها بودند، قرار داد تا ببینند از تجاوز و بیداد و تاراج و هتک حرمت، که در دوران شاه امان الله ندیده بودند. بنابراین به نظر میرسد که رئیس جمهور غنی از انجام کاری که خوشنودی انگلیس را فراهم کند، دریغ نورزیده است!

عکس العمل مردم چیز فهم کشور از این عمل اشرف غنی، در شبکه های مجازی وسیع و چشمگیر است. بدون تردید اشرف غنی با این کار خود، لکه سیاهی در تاریخ حکومت داری خود ثبت کرد که اگر معاهده خط دیورند را با پاکستان هم امضاء میکرد، نامش را تا این حد لکه دار نمی ساخت. بلا درنگ باید علاوه کرد که اشرف غنی نمی بایست برای تداوم حکومت خود به مخالفان حاکمیت خویش پیوسته باج بدهد تا آنها را از خود راضی ساخته باشد، در حالی که مخالفان و از جمله تیم عبدالله عبدالله به آویزان کردن عکس حبيب الله، آن سمبول جهالت و نادانی و شقاوت و تجاوز و تاراج در روز تجلیل از استرداد استقلال افغانستان، دست از مطالبات و اضافه خواهی های خود برنمیدارد. پس بهتر است تا دولت و حامیان حبيب الله کلکانی در زیر تصاویر او یا بر لوح قبرش بنویسند که: **زنده باد جهالت!**

مرده باد علم! یا مرده باد امنیت عامه و عزت انسان؟

آقای شیر حسن حسن از قول عبدالمنافع همت در فیسبوک خود مینویسد که:

"سقاویان یوازی تاجیکان نه دي؟"

مور دېر کوچنيان و چي په کندهار کي به مشرانو ويل چي فلانی کورنی د سقاوي بغاوت په وخت کي د سقاو ملگري وه او ځيني يې په دي لاره کي مړه سول، خو کله چي د جمعيت تنظيم جوړ سو سقاویان د پښتنو په ټولو سيمو کي پيدا سول.

له روسانو سره د جهاد پر مهال د حبيب الله کلکانی په اړه يوه منظمه تيوري جوړه سوه او کلکانی له کوم مدرک او ماخذ پرته اتل وبلل سو. که له چا سره د هغه وخت د حکمتيار صاحب د تنظيم درسي کتابونه وي، نو د تاريخ مضمون او نوري ليکني دي يې وگوري. هلته کلکانی يو ستر مجاهد، متقي او خورا مدبر پاچا معرفي سوی او غازي امان الله خان له اسلامه خو څه چي بيخي له سريتويه ايستل سوی دی. دا چي وروسته د نظار شور ا حکمتيار صاحب دوی ته د ناسور ټپ سوه يو تصادف و، که نه نو څلورو جهادي تنظيمونو (حکمتيار، خالص، سياف، رباني) کلکانی يو ستر مجاهد او د خپل وخت ضرورت باله، خو جمعيت هغه وخت هم قومي اجندا درلوده او آن تاريخ ته يې هم له

دپاڼو شميره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پزوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرولو مخکي په څير و لولئ

همدی زاویې کتل، خو حکمتیار دوی د پښتنو وژل او د هغوی تاریخ مسخه کول جهاد باله چي دا د هغه وخت یوه سیاسي بی لاري وه.

په هر صورت خبره یوه ده. یوه تنظیم په شعوري ډول د قومي تمایلاتو له مخي کلکاني اتل باله او دريو پښتنو رهبرانو د قبیلوي تمایلاتو او سیاسي ماشومتوب له امله باطله لاره غوره کړي وه. زما مطلب دا دی چي د تاریخ مسخه کول او د تاریخ په باطلدانی کي پراته منفور او استفراق سوي کرکټرونه د اتلانو په نوم معرفي کول او واقعي ملي اتلان سپکول جهادي پدیده ده. (د عبدالنافع همت له پاني څخه)»

عنوان بالا که باعث نوشتن یک مقاله بسیار جالب از سوی آقای مرازی شد، در واقع عنوان مطلبی آموزنده و رهنمونی دهنده ایست که من آنرا در فیسبوک محمدحسن حسن خواندم و در دریچه نظرسنجی گذاشتم. البته منظور من از نقل این مطلب، غیر از آن چیزی است که آقای مرادزی برداشت نموده و برآن تبصره مفصلی نموده است. تبصره آقای مرادزی در جای خودش مهم و آموزنده و هوشدار دهنده است. پیامش اینست که برخی از پشتونهای جاه طلب و عاقبت نیندیش محض بخاطر منفعت شخصی، منافع ملی و حتی همبستگی قومی خود را زیر پا می کنند و در کنار شخصی قرار میگیرند که نباید بگیرند. اینها باید از تاریخ کشور آموخته باشند که ۸۶ سال قبل بعضی از پشتونها درکنار حبیب الله بچه سقو، آن دزد مشهور و دشمن علم و ترقی کشورایستاده شدند و یک شاه مترقی و یک رهبر آزادی خواه و دموکرات پشتون را سقوط دادند که برای مدت ۹ ماه آن دزدان جز غارت و تاراج مال مردم و دولت و تجاوز به حقوق دیگران کاری نداشتند. دوسال قبل یک عده اشخاص اشخاص جاه طلب و مقام پرست از قوم پشتون با یکی از پیروان بچه سقو (عبدالله عبدالله) همدست شدند تا یک کاندید تحصیل کرده و دانشمند پشتون یعنی اشرف غنی را در انتخابات ریاست جمهوری ناکام کنند، و بار دیگر نظام سقوی را بر مردم برقرار سازند.

براستی که عبدالله عبدالله، مثل احمدشاه مسعود و ربانی، بجز خود و شورای نظر به هیچ قوم و تبار دیگری فکر نمیکنند. چنانکه او هنگامی که وزیر خارجه بود، تمام کرسی های وزارت خارجه و سفارت خانه های افغانستان را مثل مال شخصی خود، به افراد کمسواد و بیسواد شورای نظر داده بود. و قسیم فهیم معاون رئیس جمهور حامدکرزی، ۳بره قسمت وزارت خانه های کشور را همواره با مقامات نظامی و ملکی از مرکز تا ولایات را به دار دسته خود یعنی شورای نظر و اعضای حزب جمعیت داده بود و بقیه را در بدل رشوت به داوطلبی گذاشت بود. گفته میشود تا ختم دوره کرزی، چوکی های قوماندانی امنیه و مستوفیت و گمرکات ولایات و غیره با همین روشی که سران شورای نظر تهداب گذاشته بودند، توزیع میشد.

اما من از مطلب کوچک ولی پرمحتوای محمدحسن حسن، برداشت دیگری دارم، و آن اینست که دریافتیم بزرگنمایی حبیب الله کلکانی به عنوان «قهرمان» و «مجاهدبزرگ» و «یک مسلمان خادم دین رسوالله»، ساخته و پرداخته رهبران جهادی است که قبل از تجاوز شوروی برافغانستان، در زمان جمهوریت داودخان، به پاکستان رفته و خود را به آغوش استخبارات نظامی پاکستان (ISI) سپرده بودند. ربانی، گلبدین و سیاف و مولوی خالص و احمدشاه مسعود کسانی اند که خود را در خدمت استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) تسلیم کردند و سپس برای دادن امتحان خیانت به وطن مطابق دستور استخبارات نظامی پاکستان در سال ۱۹۷۶ دست به عملیات تخریبی در افغانستان زدند، ولی از طرف نیروهای امنیتی کشور سرکوب و مجبور به فرار دوباره به پاکستان شدند. این مزدوران پاکستان برای توجیه اعمال تخریب کارانه خود، اغتشاش حبیب الله کلکانی را درمقابل شاه امان الله، الگوی جهاد ساختند و چنین استدلال میکردند که بچه سقو یک قیام اسلامی را برضد شاه امان الله که راه کفر در پیش گرفته بود، براه انداخته بود، پس داودخان نیز با استقرار نظام جمهوری در کشور و دادن آزادی به زنان و حق تحصیل و کارکردن در بیرون از منزل را داده و راه کفر می پیماید. پس برای سرنگونی داودخان و رژیم جمهوریت، از حبیب الله کلکانی باید پیروی کرد.

این رهبران ساخته و پرداخته پاکستان، دشمن افغانستان، غرض توجیه اغتشاش پسر سقو، لباس شرعی و اسلامی میدوختند تا مجاهدین و پیروان خود را برای جنگ و تخریب کشور خود درمقابل حکومت کابل تشویق کنند. نویسنده میگوید که اگر به کتابهای درسی دوره جهاد برضد شوروی که از سوی گلبدین و ربانی برای مجاهدین تریس میشد، مراجعه شود، دیده خواهد شد که از میان این چهار رهبرتنظیمی فقط ربانی برای حبیب الله کلکانی نزد خود اجندا و برنامه داشت، و سه رهبردیگر (گلبدین، سیاف، و خالص) با وجود پشتون بودن، محض از روی حسادت قبیلوی این مسئله را در کتاب های درسی مجاهدین تشریح می کردند. و شاه امان الله را کافر، و او را از

حیوان کرده بد تر معرفی مینمودند. درحالی که تاریخ و بزرگان ما که عصر امانی را بخاطر دارند، شهادت میدهند که شاه امان الله، شاه مسلمان و عادل و ترقیخواه بود و این ترقی پسندی او از این جا دانسته میشود که او دروازه های علم و معرفت و مکتبها را بروی تمام فرزندان مردم اعم از دختران و پسران در سرتاسر کشور باز کرد و دوره ابتدائی را برای همه کودکان کشور مجانی و اجباری نمود. شاه امان الله برای اولین بار افغانستان را صاحب یک قانون اساسی کرد که براساس آن تمام اتباع کشور دارای حقوق و جایب مساوی در برابر قانون شناخته شدند.

او برای زنان که نیم جامعه افغانستان را تشکیل میدهند، در قانون اساسی حقوق مساوی با مردان قایل شد. برده داری و کار بیگار و مجانی را ممنوع و تبعیض علیه اقلیت های مذهبی را از میان برد. شاه در مسایل دینی و شرعی آنقدر وارد و آگاه بود که هیچ ملا و پادشاه دیگری به اندازه او در امور دینی مطلع نبود.

حال باید بگویم که از خواندن این مطلب فیسوکی، من به راز دیگری نیز پی بردم و آن اینست که ربانی بنابر اجندای خاص خود، نگارش کتاب «عیاری از خراسان» را به استاد خلیلی سفارش داده بود تا با بزرگمائی حبیب الله کلکانی، برای خود هویت پادشاهی درست کند و توجه تاجکان را بر محور قومیت برای کسب قدرت جلب نماید. درحالی که تاریخ نشان داد که ربانی و مسعود هنوز توانایی لازم رهبری بر این جامعه را ندارند. ربانی و مسعود هر دو برای تبعیت اقوام دیگر از حکومت قوم محور خود دست به خشونت و جنگ های قومی زدند و با تمام چالهای که از سازمان های استخباراتی پاکستان و کشورها منطقه آموخته بودند، بر ضد اقوام دیگر بکار گرفتند و به بهانه های مختلفی اقوام را بر ضد یک دیگر بجان هم انداختند. حبیب الله کلکانی به شهادت تاریخ یک دزد و یک رهن و دشمن ترقی و تعالی کشور و یک آله دست استعمار انگلیس بود و کسی که از چنین دزد و رهنی و دشمن تنور و ترقی و ابزار دست استعمار انگلیس حمایت میکند او نیز باید شریک دزد و نوکراستعمار شناخته شود و مداحان او بشمول خلیلی و دار و دسته سقاوی باید بلا درنگ تقبیح گردند تا جوانان کشور از اشخاصی چون حبیب الله کلکانی پیروی نکنند.

بحران زانی در دولت اشرف غنی که کشور را تا سرحد انفجار و یک جنگ داخلی نزدیک ساخته است. همه پیامد و تاثیرات مخرب کتاب «عیاری از خراسان» خلیل الله خلیلی میباشد تا جایی که اشرف غنی را وادار ساخته تا عکس این دراکولای بیسواد و جاهل و دشمن معارف و دشمن ناموس دیگران را در قطار دیگر پادشاهان و امیران و رهبران افغانستان به نمایش بگذارد! که در واقع ریشخند زدن به میرویس خان نیکه و احمدشاه بابا و شاه امان الله غازی است.

در چنین شرایطی می باید هر شخص با درک و آگاه و با فهم کشور، دزدی و جنایت و تجاوز به حقوق دیگران را محکوم کند تا دروغ گوئی و دزدی و تجاوز به ناموس مردم یک عمل روا و مشروع تلقی نشود. تاریخ نیز به ما می آموزاند تا از کسانی که برای جامعه و مردم کشور خود مصدر کارهای نیک شده اند به نیکی یاد شود و از آنها که جامعه را دچار مصایب و درد ورنج کرده باشند، مورد نکوهش قرار گیرند تا نسل های بعد آنها تکرار نکنند. برای تاریخ فرقی نمیکند که آدم بد از جمله رهبران سیاسی متعلق به این قوم یا آن قوم باشد یا از جمله رهبران مذهبی و دینی بوده باشد، می باید بد را بد و خوب را خوب گفت، اینست درس اصلی تاریخ، و نباید برای خوش ساختن این یا آن کس دروغ گفت. چون دروغ فریب دادن دیگران است که بالاخره بر ملا میگردد و مایه تمام مشکلات بعدی میشود.

ختم